

فصلنامه علمی - تخصصی
مطالعات قرآنی نامه جامعه
سال هجدهم - شماره ۱۲۴
تابستان ۱۳۹۹

معناشناسی «لسان» در قرآن به روش نوین

معصومه غفاری^۱

محمد رکعی^۲

چکیده

یکی از راه‌های فهم قرآن، معناشناسی صحیح مفردات آن است. این مقاله به روش معناشناسی نوین از طریق نسبت‌همنشینی، به معناشناسی واژه لسان در قرآن پرداخته تا معنای آن را در ارتباط با همنشین‌هایش تبیین کند. در این تحقیق، برای تطبیق معانی پایه‌ای (لغوی) و معناشناسی لسان، از قرآن و تفاسیر استفاده شده است. طبق یافته‌های این مقاله، «لسان» در برخی آیات، عضو بدن و در برخی، فعلی این عضو یعنی «سخن‌گفتن» است و این سخن‌گفتن، دو قسم مثبت و منفی دارد. برخی آیات به عربی بودن لغت و زبان نبی ﷺ اشاره می‌کنند. زبان نبی ﷺ، عربی و از نوع سخن‌گفتن مثبت است و لازمه آن، مطابقت داشتن با فرهنگ آن قوم است؛ بنابراین «لسان قوم» را «فرهنگ قوم» دانستن به عنوان لازمه معنای لسان، قابل پذیرش است. حاصل این‌که جز در تعبیر «لسان قوم» که در معنایابی لغوی به «زبان قوم» و در رابطه همنشینی، به «فرهنگ قوم» معنا شده، معنای لغوی و معنای حاصل از روابط همنشینی، در کاربردهای دیگر لسان با هم مطابقت دارند.

واژگان کلیدی: قرآن، معناشناسی، همنشینی، لسان، قوم، لغت، روش نوین.

۱. سطح چهار تفسیر تطبیقی جامعه الزهرا (ع.ا.ه): mgh55@chmail.ir

۲. استادیار پژوهشگاه قرآن و حدیث؛ mm.rokkaei@gmail.com

مقدمه

برای فهم آیات قرآن باید فهم درستی از مفردات آن داشته باشیم. یکی از راه‌های فهم الفاظ قرآن، معناشناسی است. در تعریف معناشناسی دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. ایزوتسو، معناشناسی را تحقیق و مطالعه در کلمات کلیدی زبان به منظور درک جهان بینی قومی که با آن زبان سخن می‌گویند، می‌داند (ایزوتسو، ۱۳۶۱، ص ۴) و در اصطلاح، به مطالعه علمی معنا اطلاق می‌شود. (پالمر، ۱۳۹۱، ص ۱۳)

یکی از کلمات قرآن که امروزه به خاطر علم جدید زبان قرآن مورد توجه پژوهشگران علوم قرآنی واقع شده، واژه «لسان» است. درباره معنای این واژه، به تفصیل در کتاب‌های لغوی بحث شده و لغویون، معانی مختلفی برای لفظ لسان آورده‌اند؛ اما ارتباط لفظ لسان با علم جدید زبان قرآن و فهم واژه لسان در قرآن با روش جدید معناشناسی، کمک می‌کند معنای روشن‌تری از آن واژه به دست آوریم. بنابراین، این نوشتار با هدف تبیین معنای لسان در قرآن به روش معناشناسی و با تکیه بر روابط همنشینی، درصد پاسخگویی به این پرسش است که واژه لسان در بافت و ساختار قرآنی در ارتباط با همنشین‌هایش چه معنایی دارد؟

با تتبعی که در پیشینه این پژوهش صورت گرفت مقالاتی یافت شد که عبارتند از:

۱. «مفهوم‌سازی واژه «لسان» در قرآن در پرتو نظریه استعاره شناختی» نوشته فریده حق‌بین، فتحیه فتاحی‌زاده و فاطمه حبیبی، انتشار یافته در نشریه قرآن‌شناخت، سال دهم، شماره ۲ (پیاپی ۱۹)، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، که به روش مفهوم‌سازی استعاری به معناشناختی واژه «لسان» پرداخته شده است.
۲. «بررسی زبان‌شناختی واژه لسان در قرآن» نوشته عالیه کرد کامبوزیا زعفرانلو و علی اکبر تقوایی، انتشار یافته در فصلنامه علمی - تخصصی زبان و شناخت، شماره ۱، پاییز و زمستان ۹۵، ص ۶۲-۷۵ که نگارندگان واژه لسان در آیات قرآن را از دیدگاه دو تفسیر نمونه و المیزان معناشناسی کرده‌اند.
۳. «رهیافتی زبان - جامعه‌شناختی بر آیات قرآنی لسان (زبان)» نوشته ایوب یوسف پور نظامی، انتشار یافته در فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی، دوره ۹،

شماره ۳۳، زمستان ۱۳۹۵، ص ۹۵-۱۲۱، که تاملی جامعه‌شناختی به لسان در آیات قرآن دارد.

امتیاز و نوآوری نوشتار حاضر بر مقالات معرفی شده این است که در این مقالات، بیشتر تکیه بر دیدگاه مفسران در تفاسیر مد نظر بوده یا با روش‌های دیگری از لسان، مفهوم‌یابی شده است؛ اما این پژوهش بر آن است تا با شیوه‌ای جدید و با تکیه بر روابط همنشینی، لفظ لسان را معناشناسی کند.

۱. مفهوم‌شناسی

در این قسمت، به تبیین مفهوم الفاظی می‌پردازیم که از واژگان کلیدی مقاله هستند و بیشتر از الفاظ دیگر در این مقاله کاربرد دارند.

۵۳



۱.۱. معناشناسی

برخی معناشناسان، «معناشناسی» را مطالعه معنا توصیف کرده‌اند. در معناشناسی، جنبه‌های قراردادی معنا که در کلمه‌ها و عبارات یک زبان نمود می‌یابد، بررسی می‌شوند. معناشناسی علمی است که بر رابطه میان لفظ و نشانه‌های زبانی با معنا یا رابطه لفظ - به‌عنوان دال - و معنا (مفهوم و مصداق) - به‌عنوان مدلول - تمرکز یافته و در پی آن است تا روشن کند الفاظ چه ارتباطی با معانی پیدا می‌کند و چگونه می‌توان به مدلول‌های نشانه‌های زبانی راه یافت. (رکعی و نصرتی، ۱۳۹۶، ص ۲۳ و ۲۴)

۱.۲. نسبت همنشینی

همنشینی عبارت است از روابط حاضر میان واژه‌ها در یک زنجیره زبانی با عناصر تشکیل‌دهنده محدود که به صورت خطی میان آنان وجود دارد. خطی بودن رابطه میان اعضای تشکیل‌دهنده یک زنجیره زبانی به این معناست که دو عضو این زنجیره را نمی‌توان به‌طور همزمان تلفظ کرد (همان، ص ۱۲۹). رابطه همنشینی یعنی رابطه‌ای که بر اساس آن،



عناصر زبانی کنار هم قرار می‌گیرند و زنجیره‌ها و سازنده‌های بزرگ‌تری را به وجود می‌آورند. مثلاً در جمله «دوست من زبان‌شناسی می‌خواند»، واژه «دوست» در کنار «من»، گروه اسمی دوست من را پدید آورده است. رابطه همنشینی میان واحدها، در جمله ایجاد می‌شود که همگی مستقیماً در یک ساخت (جمله) حضور دارند. محور همنشینی، بر قواعد ساختاری زبان استوار است. اختلال در روابط همنشینی موجود میان واحدهای هر ساخت سبب می‌شود ساخت جمله ناسازگار گردد (صفوی، ۱۳۸۳، ص ۱۸۹-۱۹۰). از آن‌جا که آیات قرآنی هم به‌عنوان یک زنجیره کلامی، به هم متصل شده‌اند، لذا کنار هم قرار گرفتن واژگان خاص، معنایی ویژه به همراه دارد که باید به آن توجه شود.

۱.۳. لسان

لام، سین و نون، اصل صحیح واحدی هستند که بر «طول لطیف غیر باین» دلالت دارند؛ خواه در عضو باشد یا غیر عضو. از آن اصل، کلمه لسان معروف است که مذکور و جمع آن اللسان است. گاهی از «رساله» به «لسان» تعبیر می‌شود، یعنی لسان گفته می‌شود و معنای آن، رساله و نامه است که در این صورت، لسان مونث است (ابن فارس، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۲۴۷ و ابن‌درید، ۱۹۸۷ م، ج ۳، ص ۱۳۰۹). جوهری در معنای لسان می‌گوید لسان عضو سخن‌گفتن است، یعنی عضوی از اعضای بدن که با آن سخن می‌گویند و گاهی «لسان» کنایه از «کلمه» آورده می‌شود؛ یعنی لسان گفته می‌شود و کلمه اراده می‌شود، در این صورت معنای لسان، کلمه است (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۶، ص ۲۱۹۵). در مفردات، لسان «عضو مشخص و معین و نیروی آن» است (راغب، ۱۴۲۴، ص ۷۴۰). در العین و المحيط، لسان به معنای آنچه با آن نطق می‌شود، آمده است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۲۵۶ و صاحب‌بن‌عباد، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۳۲۲) همچنین المحيط، لسان را به معنای «کلام» اطلاق کرده است (همان). نیز در المحکم والمحیط الاعظم، لسان «المَقُول» به معنای ابزار و وسیله سخن آمده است (ابن‌سیده، ۱۴۲۱، ج ۸، ص ۴۹۸) وقتی گفته می‌شود فلانی لسان قوم است، یعنی سخنگوی قوم است. (مجمع‌البحرین، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۳۰۸) بنابراین می‌توان درباره معنای پایه لسان گفت: اولین معنای لسان همان عضو ماهیچه‌ای

متحرک در دهان است که لغویان با توجه به عملکرد این عضو بدن که حرف زدن و گفتگو است و ابزار سخن هم کلمه و کلام می باشد، معتقدند لسان برای حرف زدن از لغت و کلمه استفاده می کند. به همین دلیل، به لسان: کلام، پیام، لغت، آن چه نطق می شود، ابزار گفتگو، کسب کننده کلام و دروغ گو (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۸، ص ۵۰۷) و... گفته شده است. چون همه این کلمات دارای ریشه واحدی هستند، لذا می توان معنای عضو بدن، نطق، کلام و گفتگو را از معنای پایه ای (معنای لغوی) لسان دانست.

۲. کاربرد لسان در قرآن

واژه لسان ۲۵ بار در آیات قرآن به صورت مفرد و جمع، در حالات اضافی و وصفی آمده است؛ مانند لسان، لسانا عربیا، لسان صدق، بالستهم، الستکم... با توجه به تفاسیر، لسان در هر کدام از آیات در معنایی چون عضو خاص بدن که وسیله و ابزار سخن گفتن است، لغت و تکلم، زبان صدق (گفتن سخنان مطابق تعلیمات حق) مقابل زبان کذب (برخلاف حق صحبت کردن)، تحریف، دشنام و... آمده که در ادامه بحث به تفصیل بیان خواهد شد.

۳. همنشین های لسان در قرآن

در این قسمت، از طریق روابط همنشینی، به تحلیل معنای لسان در آیات قرآن پرداخته می شود تا به معنای واقعی «لسان» از طریق همنشینی دست پیدا کنیم. همنشین های لسان، الفاظی هستند که با آمدن در کنار لسان، بعدی از ابعاد آن را روشن می سازند و با قرارگرفتن لسان در کنار هر یک از این واژه ها، یک وجه از معنای آن روشن می شود. واژه لسان به صورت های اضافی، وصفی و اسمی به کار می رود و لذا معنای لسان در سه قسمت همنشین های اسمی، همنشین های وصفی و همنشین های اضافی بررسی خواهد شد:

۳،۱. همنشین های اسمی لسان

در آیاتی از قرآن، لسان در کنار برخی از اعضای دیگر بدن به کار رفته و در حقیقت، با آن



الفاظ، همنشین شده است. ارتباط لسان با دیگر اعضای بدن در این آیات ما را در رسیدن به معنای «لسان» کمک می‌کند، از جمله آیه «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ» (بلد: ۸ و ۹). همراهی لسان با اعضای دیگر بدن در این دو آیه دلیلی است که لسان، عضو خاصی از بدن است؛ چراکه قبل از لسان در آیه ۸ بلد، «دو چشم» ذکر شده و بعد از لسان، «دو لب» با لسان همنشین شده: «آیا برای او دو چشم قرار ندادیم و یک زبان و دو لب؟» مفسران نیز به این مطلب اشاره دارند که لسان در این آیه به معنای وسیله‌ای برای اظهار ما فی الضمیر است؛ یعنی خداوند این زبان را برای سخن گفتن قرار داده است. (رک: طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۲۹۲ و زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۷۵۵)

۳، ۲. همنشین‌های وصفی لسان

- احزاب: ۱۹

این آیه یکی از خشونت‌های زبانی را بیان می‌کند و تنها در همین آیه، لسان به صورت جمع توصیفی آمده: «بالسنه حداد» در حالی که در بقیه آیات به صورت جمع مضاف آمده: «أَشْحَةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَفُوكُمْ بِالسِّنَةِ حَدَادٍ أَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ أَوْلَيْتُكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا؛ آنها در همه چیز نسبت به جان خود بر شما بخیلند، شهادت این‌که هنگامی که (لحظات) ترس (و بحرانی) پیش آید، می‌بینی آن چنان به تو نگاه می‌کنند و چشم‌هایشان در حدقه می‌چرخد که گویی می‌خواهند قالب تهی کنند! اما وقتی حالت خوف و ترس فرو نشست، زبان‌های تند و خشن خود را با انبوهی از خشم و عصبانیت بر شما می‌گشایند (و سهم خود را از غنائیم مطالبه می‌کنند!) در حالی که در آن نیز حریص و بخیلند. آنها (هرگز) ایمان نیاورده‌اند، از این‌رو خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد؛ و این کار بر خدا آسان است».

اولین نکته درباره آیه این است که فعل «سلق» تنها در این آیه آمده و در آیات دیگر قرآن نیست؛ لذا نمی‌توان برای ارتباط آن و السنه، از آیات دیگر کمک گرفت؛ اما در رابطه با واژه

حداد می‌توان گفت این کلمه، جمع حدید است که فقط یک بار در همین آیه به صورت جمع آمده است. صورت مفرد آن یعنی حدید به معنای آهن یا چیز سخت (اسراء: ۵۰ و کهف: ۹۶) و نیز به معنای تیزبودن (ق: ۲۲) به کار رفته است. به همین دلیل، در این آیه نیز «بالسنه حداد» را به معنای «تند و تیزبودن زبان هایشان» معنا می‌کنیم.

ارتباط جمله شرطی اول «وقتی پای ترس به میان می‌آید، ایشان را می‌بینی که وقتی به تو نگاه می‌کنند مانند کسی که به غشوه مرگ افتاده، حدقه هایشان می‌چرخد» با جمله شرطی دوم «چون ترسشان تمام می‌شود با زبان‌های تیز به شما طعنه می‌زنند» نیز می‌تواند موید دیگری بر معنای به دست آمده باشد؛ زیرا تا وقتی ترس دارند، زبانشان بند می‌آید و نمی‌توانند حرفی بزنند، اما وقتی ترسشان تمام شد خشونت زبانی می‌کنند. مفسران نیز در تفسیر این آیه، به همین معنا اشاره کرده‌اند. (رک: طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۲۸۸ و طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۵۴۶)



- شعراء: ۱۹۳ و ۱۹۵ و احقاف: ۱۲

در برخی آیات مانند شعراء: ۱۹۳ و ۱۹۵: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ... بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ؛ آن را به زبان عربی آشکار (نازل کرد)»، لسان نه به معنای عضو خاص بدن است و نه به معنای بیان و گفتار و کلام؛ بلکه لسان با واژه عربی، همنشین شده است. از این همنشینی نتیجه می‌گیریم که مراد از لسان در آن آیات، لغت عربی است.

اما در آیه ۱۲ سوره احقاف: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ؛ و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (نشانه‌های آن را بیان کرده) و این کتاب هماهنگ با نشانه‌های تورات است، درحالی‌که به زبان عربی و فصیح و گویاست، تا ظالمان را بیم دهد و برای نیکوکاران بشارتی باشد!» علاوه بر ارتباط لسان و عربی، از همنشینی لسان با کتاب که از صفات آن، تصدیق‌کننده قرآن است، می‌توان به این مطلب رسید که کتاب چیزی است که نوشته شده باشد و همین امر، رسیدن به این نکته را که «لسان در این آیه به معنای لغت عربی است» تقویت می‌کند.

- نحل: ۱۰۳

در آیه: «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِّسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ؛ ما می دانیم که آنها می گویند: این آیات را انسانی به او تعلیم می دهد، درحالی که زبان کسی که اینها را به او نسبت می دهند عجمی است؛ ولی این (قرآن)، زبان عربی آشکار است!» از ارتباط لسان با «یعلم» حاصل می شود که مراد از لسان، محتوا و الفاظ قرآن است. اما در ادامه آیه، لسان با اعجمی و عربی همنشین شده که به روشنی درمی یابیم مراد از لسان در این آیه، الفاظ و لغات قرآن است که مفسران نیز به همین معنا قائلند. (ر.ک: مکارم، ۱۳۷۱، ج ۲۱، ص ۳۲۱ و فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۲۱، ص ۱۹)

- نحل: ۱۱۶

در آیه: «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ؛ به خاطر دروغی که بر زبانتان جاری می شود (و چیزی را مجاز و چیزی را ممنوع می کنید) نگویند: «این حلال است و آن حرام» تا بر خدا افترا ببندید؛ به یقین کسانی که به خدا دروغ می بندند، رستگار نخواهند شد!» السنه با کذب در ارتباط است و کذب، خلاف واقع است؛ یعنی دروغ، و دروغ همان گفتار بد زبانی است و از طرفی، السنه با وصف ارتباط دارد و وصف در قرآن به معنای توصیف کردن و بیان حالات است؛ مثل آیه ۱۸ سوره انبیاء که در این آیه نیز وصف بیان کردن دروغ است. علاوه بر آن، ارتباط السنه با قول نیز حاکی از این است که السنه، همان عضو خاص بدن است که گفتار از آن صورت می گیرد و مفسران نیز قائل به این نظرند (ر.ک: مکارم، ۱۳۷۱، ج ۱۱، ص ۴۴۱ و طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۴، ص ۸۷). «لسان» در آیات دیگری از قرآن به همین معنای عمل خاص لسان که همان «گفتار» است به کار رفته و مفسران نیز همین معنا را در تفاسیرشان آورده اند؛ مانند: نحل: ۶۳؛ آل عمران: ۷۸ و نساء: ۴۶. (ر.ک: بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۷۷ و مکارم، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۴۰۵)

- شعراء: ۸۴ و مریم: ۵۰

در آیات: «وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ؛ برای من در میان امت‌های آینده، زبان صدق و (ذکر خیری) قرار ده» (شعراء: ۸۴) و «وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا؛ و از رحمت خود به آنان عطا کردیم و برای آنها نام نیک و مقام برجسته‌ای (در میان همه امت‌ها) قرار دادیم» (مریم: ۵۰) لسان با صدق همنشین شده است. مشتقات صدق بارها در قرآن آمده است که در بیشتر موارد به معنای تصدیق‌کننده است، اما در مواردی از جمله همین آیه، صدق، مضاف‌الیه برای برخی کلمات واقع شده، مثل مقعد صدق، وَعَدَّ الصِّدْقِ، قَدَمَ صِدْقٍ، مُبَوِّأً صِدْقٍ، مُدْخَلَ صِدْقٍ، مُخْرَجَ صِدْقٍ، به ترتیب: قمر: ۵۵؛ احقاف: ۱۶؛ یونس: ۲ و ۹۳ و اسراء: ۸۰.

با مراجعه به این دسته آیات می‌توان دریافت صدق نسبت به هر یک از این مضاف‌ها تفسیر می‌شود؛ مثلاً وعده صدق یعنی وعده‌ای که واقعی باشد و در آن، خلف وعده نباشد یا مقعد صدق یعنی جایگاهی که درست و به حق باشد و در مورد لسان صدق هم می‌توان گفت لسانی که خوب باشد پس مراد از لسان در این جا، یعنی گفتار و صحبت کردن به خوبی است. در آیه اول، لسان با الاخرین هم ارتباط دارد و آخرین بارها در قرآن آمده و به شکل «فی الاخرین» در سوره صافات بارها تکرار شده است: «وَوَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ». در این آیه با توجه به آیات قبل و بعد، الْآخِرِينَ به معنای آیندگان است و در آیه مورد نظر نیز همین معنا از الاخرین منظور است و در نتیجه «لسان صدق» یعنی صحبت کردن به نیکی و این که مفسران از لسان صدق به نام نیک در آیندگان یا نیک‌نامی در میان آیندگان تفسیر کرده‌اند، معنای بهتری به نظر می‌رسد. (رک: زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۲۱ و طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۷۹۹) و در آیه دوم که عَلِيًّا آمده است تعبیر به نام نیکوی بلندآوازه، درست است.

۳، ۳. همنشین‌های عطفی و اضافی لسان

- نور: ۲۴

در آیه: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ در آن روز زبان‌ها



و دست‌ها و پاهای ایشان بر ضد آنها به اعمالی که مرتکب می‌شدند، گواهی می‌دهد» لسان با اعضای دیگر بدن چون دست‌ها و پاها همنشین شده و همنشینی با این الفاظ به این مطلب رهنمون می‌کند که مراد از لسان در این آیه، همان عضو خاص بدن است. علاوه بر آن، السنتمهم با «تَشَهُدُ» در ارتباط و در واقع با آن همنشین است. شهادت در آیات قرآنی یعنی بیان کردن امری است که دیده شده باشد. چنانچه در قاموس قرآن آمده: شهود و شهادت به معنی حضور و معاینه است و در صحاح، مشاهده را معاینه معنا کرده است. در مفردات گوید: شهود در معنی، حضور و شهادت در معنی، دیدن و معاینه اولی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۴۶۵). در این آیه، لسان به چیزی که با چشم خود دیده، شهادت می‌دهد. پس طبق معناشناسی همنشینی، در این آیه هم لسان همان عضو خاص بدن است و همین معنا با معنای گفته شده برای لسان با تفاسیر هماهنگ است. (ر.ک: طوسی، بی تا، ج ۷، ص ۴۲۲ و مکارم، ۱۳۷۱، ج ۱۴، ص ۴۱۹)

- ممتحنه: ۲ -

زبان به عنوان عضو خاصی از بدن انسان، یکی از مخلوقات خداوند است که می‌توان به وسیله آن با انسان‌های اطراف خود ارتباط برقرار و با آنها گفتگو کرد. منطوق این گفتگو هم شامل اعمال خوب از جمله دلسوزی، محبت، مهربانی و هم شامل خشونت زبانی چون دروغ، تهمت، تحریف، دشنام و ... است که آیه: «إِنَّ يَتَقَفُّوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ؛ اگر آنها بر شما مسلط شوند، دشمنانان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی کردن نسبت به شما می‌گشایند و دوست دارند شما به کفر بازگردید» به یکی از این اعمال زبان اشاره دارد. در این آیه، «السنتمهم» با «ایدیههم»، که یکی از اعضای بدن است، همنشین شده و این علامتی است بر این که لسان همان عضو خاصی از بدن است. از طرفی با «یبسطوا» ارتباط دارد و بسط هم در آیات قرآنی یا با «ید» به کار رفته (مائده: ۲۸) یا با رزق (اسراء: ۳۰) و هرجا با رزق به کار رفته، با «يقدر» نسبت تقابل دارد. با توجه به کاربرد بسط در قرآن می‌توان نتیجه گرفت که بسط به معنای «گسترش و بازکردن»

به کار رفته و در این آیه نیز منظور از «بیسطوا .. بالسنتهم»، «بازکردن زبان» خواهد بود. از طرفی، از ارتباط السنتهم با سوء می توان به معنای بازکردن زبان به بدی رسید؛ زیرا که سوء در آیات قرآنی به معنای بدی به کار رفته، چون حسنه و سوء در قرآن مقابل هم آمده اند. (آل عمران: ۱۲۰) پس سخن مفسران در تفسیر آیه ۲ سوره ممتحنه با معنایی که از طریق ارتباط لسان با واژه های همنشینش به دست آمد، مطابقت دارد؛ زیرا به گفته آنان، مراد از «بیسطوا الیکم... السنتهم» همان «دشنام دادن» است. (ر.ک: بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۲۰۴؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۸، ص ۵۴ و قرشی، ۱۳۷۵، ج ۱۱، ص ۱۱۸)

- فتح: ۱۱

در آیه: «يَقُولُونَ بِالسِّنِّتِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ؛ آنها به زبان خود چیزی می گویند که در دل ندارند» نیز السنتهم با قول، رابطه همنشینی دارد. قول نیز به وضوح روشن است که به گفتگو اشاره دارد. قول از اعمال لسان و از طرفی، لسان در ارتباط با قلوب است و قلوب هم از اعضای باطنی انسان ها است؛ یعنی با لسان که عضوی از اعضای بدن است، چیزی را می گویند که در قلوبشان نیست. بنابراین لسان در این آیه همان عضو مخصوص در بدن است و عمل گفتن که از اعمال زبان است، به آن نسبت داده شده و در واقع در این آیه، به عمل دروغگویی گروهی هم که از اعمال منفی لسان است، اشاره شده است.

- نور: ۱۵

از دیگر آیاتی که به کارهای بد زبانی اشاره دارد، آیه ۱۵ سوره نور است که به عمل زشت «دروغ و تهمت» اشاره می کند: «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّنِّتِ كُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّئًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ؛ به خاطر بیاورید زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن یقین نداشتید و آن را کوچک می پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ است». در این آیه، السنه با تلقی در ارتباط است و تلقی در این آیه به معنای اخذکردن آمده، مثل آیه ۳۷ سوره بقره که خداوند به حضرت آدم کلماتی را القاء

کرد و حضرت آدم آن کلمات را دریافت کرد. در این آیه نیز اشاره به این دارد که شایعه‌ها را از همدیگر دریافت می‌کردند و به وسیله ابزار سخن گفتن، زبان به زبان پخش می‌کردند. از طرفی قول با السنه در ارتباط است، به این صورت که زبان، ابزار سخن و گفتگوست و این ارتباط گویای این نکته است که آنها بر زبان‌هایشان گفتاری را جاری کردند که نسبت به آن علمی نداشتند پس این همان دروغ و تهمت است که از اعمال منفی زبان است و با زبان و سخن گفتن عملی می‌شود. همچنین ارتباط السنه با افواه، بیانگر رابطه جزء به کل است. یعنی زبان جزئی از دهان است که از اعضای بدن می‌باشد. بنابراین لسان در این آیه هم عضو مخصوص بدن است که عمل گفتار با آن صورت گرفته است و مفسران هم لسان را در این آیه به همین معنا تفسیر کرده‌اند. (رک: زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۲۱۹ و طبرسی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۹۸)

- روم: ۲۲

تنها یک آیه در قرآن است که به اختلاف زبان‌ها اشاره دارد: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتُ لَكُمْ إِنِّي فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ؛ و از آیات او آفرینش آسمان‌ها و زمین و تفاوت زبان‌ها و رنگ‌های شماست؛ در این نشانه‌هایی است برای عالمان». در این آیه، «السننکم» با اختلاف همنشین شده، یعنی زبان‌ها مختلف‌اند و از طرفی، الوان نیز با آن ارتباط دارد. هر دوی این‌ها در کنار خلقت آسمان‌ها و زمین، از آیات خداوند شمرده شده‌اند؛ پس هیچ دلیل واضحی بر این‌که لسان در این آیه عضو خاص بدن باشد، نیست؛ زیرا همه انسان‌ها، از جهت زبان به عنوان جسم ماهیچه‌ای در دهان، مساوی هستند. از طرفی اختلاف رنگ‌ها در این خلقت، امری روشن است که انسان‌ها در همه دنیا به رنگ‌های مختلف پراکنده‌اند و این نشانه قدرت خداست؛ پس باید اختلاف زبان‌ها هم به این‌گونه باشد. از طرفی الوان، به السننکم معطوف است، پس اختلاف لسان هم از قدرت خداست. بنابراین می‌توان گفت آن‌چه به قدرت خداوند اشاره دارد، قدرتی است که در نهاد انسان‌ها گذارده تا در نقاط مختلف دنیا، انسان‌ها الفاظ و واژه‌های مورد نیاز خود را وضع کنند و از جهت لغات و الفاظ و گویش و لهجه با هم تفاوت داشته باشند.

بیشتر مفسران، اختلاف السننکم را به اختلاف در لغات تعبیر و تفسیر کرده‌اند (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۱، ص ۲۱ و طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۵، ص ۱۲۰)؛ اما عده‌ای از مفسران، مراد از اختلاف لسان را اختلاف در نغمه تعبیر نموده‌اند. طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد: اختلاف السننکم، گوناگونی زبان‌ها، «السنه» جمع لسان و به معنی زبان‌ها می‌باشد و مراد از اختلاف زبان‌ها این است که خداوند آنها را از نظر شکل و اندازه و ترکیب به نحوی آفریده که نغمه‌ها و صداهای گوناگونی دارند تا آن‌جا که صدای دو برادر به یکدیگر مشتبه نمی‌گردد و نیز گفته شده مراد، اختلاف در لهجه‌ها و لغات است مانند - عربی، فارسی، ترکی - و ... و هیچ‌یک از نوع حیوانات، به اندازه نوع انسانی، متفاوت سخن نمی‌گویند. پس اگر این لغات، توقیفی یعنی از طرف پروردگار باشد، پس او از ابتداء چنین کرده و اگر از طرف بندگان باشد نیز او اسبابش را فراهم ساخته است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۴۷۰) و همچنین (ر.ک: خطیب، ۱۴۲۴، ج ۱۱، ص ۴۹۹). در توضیح این تفاسیر می‌توان گفت که تفسیر لسان در این آیه به صدا و نغمه، به تنهایی درست نیست؛ اما چون گاهی اهالی یک منطقه، با اتحاد در واژه، در لهجه و نوع آهنگ الفاظ اختلاف دارند، شاید بتوان گفت لسان در این آیه شامل لغات، لهجه و گویش و هر چیزی است که باعث اختلاف لهجه و گویش است، مثل آهنگ و صدای اشخاص در به‌کاربردن الفاظ.

- مائده: ۷۸

در آیه: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ؛ کافران بنی اسرائیل، بر زبان داوود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند! این به خاطر آن بود که گناه کردند و تجاوز می‌نمودند»، لسان با نام دو پیامبر، همنشین شده و از طرفی، با لعن ارتباط دارد. در اکثر آیاتی که لعن و مشتقاتش به کار رفته، بیشتر در مورد لعنت خداوند و ملائکه بر کافرین و ظالمین و ... است که در هیچ‌کدام از آن آیات، واژه‌ای که به گفتار اشاره کند، وجود ندارد؛ اما در آیه یادشده، با توجه به دلیل لعنی که در آخر آیه آمده، می‌توان گفت مراد از لسان، زبان است و مراد از لعن، نفرین است و نفرین هم با زبان انجام می‌شود. انبیاء، قوم بنی اسرائیل را لعن کردند و ظاهراً لعن با لسان از همین نوع است؛ یعنی این دو پیامبر، بنی اسرائیل را به خاطر

عصیان‌شان لعن کردند و این لعن، با الفاظ و گفتار بوده است. این که برخی، لسان را به معنایی غیر از بیان گرفته و گفته‌اند: شاید لعن با گفتار نبوده است، صحیح نیست؛ زیرا به زعم نویسنده، آمدن لسان، دلیلی است بر گفتاری بودن لعن و در غیر این صورت، مثل آیات دیگر بدون لسان می‌آمد. اکثر مفسران هم لسان داوود و عیسی علیه السلام را همان به زبان داوود و عیسی تعبیر کرده‌اند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۶، ص ۷۸ و شتیقی، ۱۴۲۷، ج ۲، ص ۹۱)؛ اما برخی گفته‌اند: «علی لسان داوود» یعنی «در زمان داوود» به میمون و در زمان عیسی به خنزیر (گراز) مسخ شدند (ر.ک: هواری، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۴۳۹). ظاهراً تعبیر آوردن از لسان داوود و عیسی به زمان آن پیامبران نمی‌تواند درست باشد، چون خود اسم انبیاء، دلیل بر زمانی است که آنها در آن زمان کافران را لعن کردند.

- قیامت: ۱۶ -

قرآن می‌فرماید: «لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتُجْعَلَ بِهِ؛ زبانت را به خاطر عجله برای خواندن آن (قرآن) حرکت مده». در برخی آیات، همنشین واژه «لسان»، ضمیری است که مرجع آن به پیامبر اسلام یا انبیاء دیگر مانند حضرت موسی علیه السلام، حضرت عیسی علیه السلام و ... برمی‌گردد. در این آیه، لسان با حرکت ارتباط دارد، لذا می‌توان گفت مراد از لسان، همان عضو مخصوص است، زیرا حرکت زبان باعث به وجود آمدن کلمات است. مفسران نیز چنین گفته‌اند. (ر.ک: زمخسری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۶۶۱ و طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۶۰۰)

- مریم: ۹۷ و دخان: ۵۸ -

در آیات: «فَأَمَّا يَسْرَنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا؛ و ما فقط آن [قرآن] را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزگاران را به وسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را با آن انذار کنی» (مریم: ۹۷) و «فَأَمَّا يَسْرَنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ ما آن [قرآن] را بر زبان تو آسان ساختیم، شاید آنان متذکر شوند» (دخان: ۵۸)، لسان با تیسیر در ارتباط است و از طرفی در آیه اول، لسان با تبشیر و انذار و در آیه دوم، با تذکر همنشین شده است. همنشینی لسان با این الفاظ می‌تواند ما را به این امر رهنمون کند که مراد از لسان در این آیه، تبیین آیات و تبلیغ

دین اسلام توسط پیامبر است؛ زیرا که وظیفه پیامبر اسلام، تفهیم و تبیین مفاهیم قرآن برای مردم است. پس خداوند با ارسال قرآن به پیامبرش، بیان آن را بر زبان پیامبرش آسان و روان ساخت تا انسان‌ها با تبیین پیامبر، آن را بفهمند و عمل کنند و علت این که خداوند آیات قرآن را بر زبان پیامبر ﷺ آسان کرد، شاید این نکته باشد که چون مفاهیم خداوند، متعالی است و اگر قرار بود پیامبر همان مفاهیم بلند را به انسان‌ها تبیین کند، چون به اندازه سطح فکری بشر نبود، فهمش بر انسان‌ها ممکن نبود، لذا خداوند قرآن را به زبان پیامبر آسان کرد تا با تبیینش، انسان‌ها آن مفاهیم بلند را بفهمند. بنابراین لسان در این آیه به معنای بیان آمده است. با توجه به این که آسان‌گویی یکی از شیوه‌های تبلیغی است، به نظر می‌رسد این برداشت از معنای لسان درست باشد؛ اما عده‌ای از مفسران در تفسیر این آیه نوشته‌اند: «ما قرآن را به لغت عرب بر تو نازل کردیم که معرفت آن بر ایشان آسان باشد و اگر به زبان دیگر بود، آن را نمی‌شناختند» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۸۲۳). همچنین بیضاوی می‌گوید: «به لغت تو نازل کردیم» (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۲۱) و قرشی گوید: «شاید آن است که با زبان عربی نازل کردیم تا فهم آن برای قوم تو آسان باشد» (قرشی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۶۴). به زعم نویسنده، چون در آیات دیگر قرآن، به عربی بودن قرآن به وضوح اشاره شده، اگر قرار بود در این آیه نیز مراد از لسان پیامبر ﷺ، همان لسان عربی باشد، با همان واژه بیان شده بود.

– شعراء: ۱۲-۱۳، قصص: ۳۴ و طه: ۲۷

آیات: «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ؛ (موسی) عرض کرد: پروردگارا! از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند و سینه‌ام تنگ شود و زبانم به قدر کافی گویا نیست؛ (برادرم) هارون را نیز رسالت ده (تا مرا یاری کند)» (شعراء: ۱۲-۱۳)؛ «وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ؛ و برادرم هارون، زبانش از من فصیح‌تر است. او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند. می‌ترسم مرا تکذیب کنند» (قصص: ۳۴) و «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي؛ و گره از زبانم بگشای» (طه: ۲۷) به بیانات حضرت موسی ﷺ در قرآن اشاره دارد.



در آیه اول، لسان با افصح همنشین است و فصیح بودن نیز از خصوصیت بیان و گفتار یک مبلغ است تا حرفش را به خوبی به اطرافیان تبیین کند؛ لذا در این آیه، مراد از لسان، بیان قوی است و در ادامه آیه، یصدقنی آمده که تصدیق نیز یکی از راه‌هایش، تصدیق زبانی است و ارتباط لسان با تصدیق نیز دلیلی است بر این که مراد از لسان در آیه، بیان است.

در آیه دوم، مشکلات خوف از تکذیب را می‌فرماید که یکی ضیق صدر و دومی روان نبودن زبان است که از همنشینی «انطلق با لسان» این معنا به دست آمده؛ زیرا با توجه به این که ضیق صدر یک حالتی در انسان است و لاینطلق نیز به آن عطف شده و آن هم به حالتی دیگر از انسان اشاره دارد. خود لاینطلق، از واژه طلق است که در باب‌های مختلف در قرآن به کار رفته است. یکی از معروف‌ترین آن، کلمه طلاق است که در جدایی زن و مرد از هم، حقیقت شرعیه پیدا کرده؛ اما در آیاتی که به باب انفعال رفته، به معنای روانه شدن و رفتن است که چندین بار در آیات مختلف آمده است. از این رو می‌توان گفت لسان در این آیه، حالت جدا شدن زبان از جایگاه خود است و زبان برای ادای الفاظ، از جایگاه خود جدا می‌شود، بنابراین انطلاق لسان، همان نطق کردن و صحبت کردن به صورت روان است. همچنین با توجه به این که در سوره قصص، علت درخواست ارسال هارون را افصح بودن ایشان بیان کرده، می‌توان نتیجه گرفت مراد از لسان، بیان فصیح است.

علاوه بر آن، در آیه بعدی، لسان با عقده در ارتباط است و عقده با توجه به آیات ۲۳۵ و ۲۳۷ سوره بقره، که به صورت «عقده النکاح» به کار رفته، به معنی گره و پیوند است. چون عقد نکاح، یعنی پیوند نکاح. حضرت در این آیه، از خداوند می‌خواهد گره از زبانش گشاید و در ادامه آیه می‌فرماید: «يَقْتَهُوا قَوْلِي» (طه: ۲۸). تفقه با توجه به آیات قرآن مانند انعام: ۲۵ و ۹۸ و توبه: ۸۷ و... به معنی فهمیدن است و قول نیز همان سخن و کلام است. پس می‌توان نتیجه گرفت حضرت موسی عليه السلام از خدا باز شدن گره از کلام و بیانش را خواسته است.

برخی از تفاسیر با ضرب این آیات به همدیگر، همین معنا را از لسان در آیات مربوط به حضرت موسی بیان کردند. برای نمونه، علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۳۴ سوره قصص می‌فرماید: «جمله «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ» تعلیل درخواست حضرت بود و آن درخواست



عبارت بود از این که برادرم هارون را با من بفرست. و از سیاق برمی آید که آن جناب از این ترس داشته که فرعونیان تکذیبش کنند و او خشمگین شود و نتواند حجت خود را بیان نماید؛ چون در حال خشم لکنتی که در زبانش بوده، بیشتر می شده، نه این که معنایش این است که: هارون را با من بفرست تا مرا تکذیب نکنند؛ زیرا آنهايي که وی را تکذیب می کردند، باک نداشتند از این که هارون را هم همراه او تکذیب کنند. کسی که بخواهد زیر بار موسی نرود و او را تکذیب کند، هارون هم با او باشد، باز تکذیب خواهد کرد. دلیل ما آیه: «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ» است که سخن موسی عليه السلام را در همین مورد حکایت می کند. بنابراین ما حاصل معنای آیه مورد بحث این می شود که برادرم هارون، فصیح تر از من است و زبانی گویاتر از من دارد، پس او را به یاریم بفرست، تا صدق مرا در مدعایم تصدیق کند و وقتی مردم با من مخاصمه می کنند، قانعشان سازد، زیرا من می ترسم تکذیبم کنند، آن وقت دیگر نتوانم صدق مدعایم را برایشان روشن سازم. (موسوی، ۱۳۷۳، ج ۱۶، ص ۴۷-۴۸ و طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۳۴)

- ابراهیم: ۴

در آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ هیچ پیامبری را جز به زبان مردمش نفرستادیم، تا (احکام را) برای آنان بیان کند و خدا هر که را بخواهد گمراه و هر که را بخواهد هدایت می نماید و او عزیز و حکیم است»، واژه لسان، با واژگانی مانند قوم، ارسال رُسل، تبیین، کلمات ضلالت و هدایت همنشین شده است. از همنشینی لسان با ارسال رسل دانسته می شود هر پیامبری با لسان قومش ارسال می شود. او می آید تا با تبیین معارف دین با لسان قومش، مردم را هدایت کند و اگر مشیت خدا بر هدایت نبود، به ضلالت می رسند، پس مراد از این لسان چیست؟ برای بیان معنای لسان باید چند مقدمه را بیان کنیم:

مقدمه اول: چون لسان به قوم اضافه شده، پس حتما باید به زبان همان منطقه و مردمان آن زمان باشد. چون منطقه جزیره العرب، عرب زبان بودند، پس باید به لغت عربی با مردم



آن منطقه صحبت می‌شد و اگر غیر عرب بودند حتماً به زبان همان منطقه صحبت می‌شده است. به حکم عقل هم می‌توان این مطلب را درک کرد که انسان‌ها برای رساندن مفاهیم خود باید با زبان هم آشنا باشند و به زبانی حرفی بزنند که مفاهیم همدیگر را درک کنند. **مقدمه دوم:** چون پیامبر ﷺ برای هدایت قومش آمده، باید فرمایش ایشان قابل فهم باشد تا افراد قومش با فهمیدن آن بیانات، به آنها عمل کنند و به هدایت برسند. پس هم باید به لغت آن قوم باشد (به زبان عربی که زبان آن قوم بود) و هم در سطح فهم مردم زمانش باشد.

مقدمه سوم: قابل فهم بودن آن معارف، در صورتی است که مردم با آن مفاهیم آشنایی قبلی داشته باشند و مردم در صورتی می‌توانند با یک مطلب، آشنایی قبلی داشته باشند که از فرهنگ آن قوم باشد و چنانچه در آیات قرآن دیده می‌شود، برای بیان مفاهیم خود، از فرهنگ آن قوم بهره می‌برد و استفاده از فرهنگ آن قوم با تغییر دادن آن عادات، بالابردن سطح آن فرهنگ با تعدیل و اصلاح و یا تاسیس گزاره‌های جایگزین بوده است. لذا با جمع این سه مقدمه می‌توان به این رسید که بهترین معنای لسان قوم، زبان فرهنگ آن قوم است. یعنی پیامبری که از سوی خدا به قوم ارسال می‌شود نه تنها باید به زبان آن قوم آشنا باشد، بلکه به شیوه و سطح فکر و فرهنگ آنها آشنا باشد تا بتواند راه هدایت و ضلالت را به آنها نشان دهد.^۱ در این آیه (ابراهیم: ۴)، لسان علاوه بر همنشینی با قوم، با ارسال رسل، ضلالت و هدایت نیز هم‌نشین است. مقدمه اول، حاصل همنشینی لسان با قوم است. اگر لسان فقط با قوم هم‌نشین بود، برداشت معنای لغت و زبان قوم از لسان درست بود؛ اما همنشینی ارسال رسل با لسان و تبیین، این معنا را می‌رساند که صرف آشنایی با لغت آن قوم باعث تبیین مفاهیم جدید نخواهد شد؛ بلکه رسولان دینی برای تفهیم مفاهیم بلند دینی باید از فرهنگ آن قوم کمک بگیرند. آیت الله جوادی آملی، لسان قوم را زبان فرهنگ تفسیر فرموده است (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۷، ص ۷۱)؛ اما اکثر مفسران، مراد از لسان را لغت، معنا کرده‌اند که ظاهراً طبق معناشناسی از طریق

۱. بنابراین منظور از استفاده از فرهنگ قوم این نیست که خطاها یا افکار انحرافی و یا خرافات رایج در آن زمان به قرآن نفوذ کرده باشد.

همنشینی، درست یا دست کم کامل نیست (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۲، ص ۱۵؛ مکارم، ۱۳۷۱، ج ۱۰، ص ۲۶۹؛ زمخسری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۵۳۹ و شنقیطی، ۱۴۲۷، ج ۳، ص ۷۷).

برای تایید مطلب گفته شده توضیحی دیگر درباره این آیه داده می شود. در این آیه خداوند می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِيَ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». در بعضی از آیات قرآن به این نکته اشاره شده که این قرآن «بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»، به زبان عربی آشکار است؛ یا به تعبیر برخی دیگر از آیات، آن چه که آنها گمان می کنند «لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» زبان قرآن عربی آشکار است. در این جا نیز به زبان عربی و عربیت قرآن اشاره شده و بسیاری از مفسران و متکلمان، بلکه همه آنها این آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» را به این که، یعنی هر پیامبری به زبان مردم خودش سخن می گوید، تفسیر کرده اند؛ یعنی اگر در بین مردمی به پیامبری مبعوث شده که زبان آنها عبری است، به عبری سخن می گوید و اگر در بین مردمی به پیامبری مبعوث شده که زبان آنها عربی است، به عربی سخن می گوید. اگر قرار است جماعتی که زبان آنان عربی است، هدایت شوند، باید کسی که آنها را هدایت می کند به زبان آنها با ایشان صحبت کند؛ اما مراد از زبان قوم، تنها خود زبان نیست؛ چراکه در آیات دیگر به این نکته اشاره شده است؛ اما نکته مهم در این آیه این است که مقصود از زبان قوم، فقط این زبان به معنای ظاهری، یعنی عربی و فارسی و انگلیسی نیست؛ بلکه مقصود، آن فرهنگ، آن نوع نگاه نسبت به مسائل و آن هنجارها و ارزش هایی است که در آن جامعه وجود دارد. یعنی پیامبران با اشراف بر همه این ویژگی ها و این که مخاطبان شان چه کسانی هستند، چه سطحی از معرفت را دارند، چه چیزهایی برای آنها ارزشمند است و چه چیزهایی در نگاه آنها ارزشی ندارد، کار تبلیغ دین و ارائه حقایق دین را انجام می دهند.

بنابراین «بِلِسَانِ قَوْمِهِ» فقط زبان عربی نیست. این که پیامبر بِلِسَانِ قَوْمِ مبعوث می شود، یعنی با آن فرهنگ قوم، با آن زبان قوم، با آن اندیشه ای که در واقع آن قوم دارد، مبعوث می شود. چون در واقع، ذهن، فکر و اندیشه ما در قالب زبان شکل می گیرد.

نتیجه‌گیری

از این نوشتار که با هدف معناشناسی لسان در قرآن به روش همنشینی صورت گرفت نتایج زیر به دست آمد:

تعبیر لسان، ۲۵ بار به شکل‌های مفرد و جمع در قرآن آمده است. برای لسان چندین معنا در کتاب‌های لغت آمده که زبان یعنی عضوی در دهان، گفتار، گفتگو، مقال، قول، کلمه، کلام و لغت از آن جمله‌اند. هر چند این معانی عین هم نیستند، ولی مغایر از هم نیز نیستند؛ چون به نوعی با هم ارتباط دارند. لسان در معانی، عضو خاصی در دهان است که لغت و کلام به عنوان کاربرد دیگر لسان از آن جاری می‌شود و به این لغات، بیان و گفتار گویند که اگر خیلی محکم و بی‌نقص باشد، کلام فصیح است و انسان‌ها واضح این لغات هستند؛ لذا در این لغات اختلاف دارند و همین اختلاف، از آیات الهی شمرده شده است. لغات قرآن به عربی است. هر پیامبری به زبان قومش سخن می‌گوید. کتاب نازل شده و زبان قوم، فرهنگ خاص آن قوم است.

مفسران هم در تفسیر خود از همین معانی لغوی لسان استفاده کرده‌اند. در معناشناسی لسان، با نسبت همنشینی علاوه بر همه معانی لغوی، به یک معنایی دیگری نیز می‌توان دست یافت که جز یکی از مفسران، هیچ مفسری در تفسیر خود لسان را به آن معنا تفسیر نکرده‌اند و آن معنای لسان در آیه ۴ سوره ابراهیم است که اکثر مفسران، آن را به معنای لغت (لغات قوم) گرفته‌اند؛ اما صاحب تفسیر تسنیم، معنای آن را فرهنگ، تعبیر و لسان قوم را به فرهنگ قوم معنا کرده است.



فهرست منابع

قرآن کریم، مترجم: ناصر مکارم شیرازی

۱. ابن سیده، علی بن اسماعیل، ۱۴۲۱ق، المحکم والمحیط الأعظم، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۲. ابن فارس، احمد بن فارس زکریا، ۱۴۲۰ق، مقاییس اللغة، تحقیق: ابراهیم شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳. ابن درید، محمد بن حسن، ۱۹۸۷م، جمهره اللغة، بیروت: لبنان، دارالعلم للملایین.
۴. ایزوتسو، توشیهیکو، ۱۳۹۱ش، خداوند و انسان در قرآن، مترجم: احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۵. بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ق، أنوار التنزیل وأسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، بیروت: إحياء التراث العربی.
۶. پالم، فرانک، ۱۳۹۱ش، نگاهی تازه به معناشناسی، مترجم: کورش صفوی، تهران: نشر مرکز.
۷. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، ۱۴۱۴ق، تاج العروس، بیروت: دارالفکر.
۸. جواد آملی، عبدالله، ۱۳۹۰ش، تفسیر تسنیم، قم: اسراء.
۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۳۷۶ق، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن علی، ۱۴۱۲ق، المفردات الراغب الاصفهانی، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، بیروت: دارالشامیه.
۱۱. رکعی، محمد و نصرتی، شعبان، ۱۳۹۶ش، میدان های معنایی در کاربست قرآنی، قم: سازمان چاپ و نشر دارالحديث.
۱۲. زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۳. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، ۱۴۱۴ق، المحیط فی اللغة، بیروت، لبنان: عالم الکتب.
۱۴. صفوی، کوروش، ۱۳۸۳ش، درآمدی بر معناشناسی، تهران: سوره مهر حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۵. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۹۲ش، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۶. فراهیدی، ابوعبدالرحمن الخلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، العین، تحقیق: مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، بیروت: دار الهجره.
۱۷. طبرانی، سلیمان بن احمد، ۲۰۰۸م، التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم (الطبرانی)، اردن: اربد، دار الکتب الثقافی.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۲ق، تفسیر جوامع الجامع، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۱۹. _____، ۱۳۷۳ش، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو.
۲۰. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ق، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، بیروت: دار المعرفة.
۲۱. طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵ش، مجمع البحرین، تهران: مرتضوی.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی.



۲۳. فضل الله، محمدحسین، ۱۴۱۹ق، من وحی القرآن، بیروت: دار الملائک.
۲۴. قرشی بنابی، علی اکبر، ۱۳۷۵ش، تفسیر احسن الحدیث، تهران: بنیاد بعثت مرکز چاپ و نشر.
۲۵. قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴ش، الجامع لأحكام القرآن، تهران: ناصر خسرو.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۱ش، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۲۷. هواری، هود بن محکم، ۱۴۲۶ق، تفسیر کتاب الله العزیز، بی جا: دار البصائر.

